

کاندید اکادمیسین سیستانی

۲۰۱۵/۴/۲۶

نگاه کلی بر عوامل و عواقب کودتای ثور

مقدمه: افغانستان با موقعیت مهم استراتژیکی خود واقع در میان مرزهای نیم قاره هند، جمهوری های آسیای میانه، کشورهای حوزه خلیج در سراسر قرن نهم مرکز مهم رقابت میان ابر قدرت ها بوده است. در قرن بیستم بریتانیا که از لحاظ نظامی و هم اقتصادی در جریان جنگ جهانی دوم، از امریکا کم آورده بود، پس از جنگ جهانی دوم، تصمیم گرفت از نیمقاره هند عقب بکشد ولی به امریکا توصیه نمود تا برای جلوگیری از پیشرفت روس ها بسوی آبهای گرم، دره خیبر را محافظت نماید. بر اثر این توصیه، امریکا پاکستان را مورد توجه قرار داد و با کشاندن پاکستان در پیمانهای نظامی شرق میانه و شرق دور («سنتو» و «سینتو») پشاور را بحیث پایگاه نظامی خود در برابر خطر شوروی قرار داد.

پاکستان که از آغاز تاسیس، خود را با مخالفت حکومت افغانستان و هند روبرو دید تا توانست به تسلیح و تجهیز نظامی خود از طریق کمک های اقتصادی امریکا پرداخت. افغانستان با پیروی از سیاست عنعنوی بیطرفی، در پیمانهای سینتو و سنتو شامل نگردید، اما برای بقای خود در میان دو ابرقدرت خواهی نخواستی به تقویت نظامی خود احتیاج داشت و این احتیاج را می بایستی از طریق کمک های یکی از این ابرقدرت ها (امریکا یا شوروی) رفع مینمود. بنابر این حکومت افغانستان ابتدا به امریکا رجوع کرد مگر امریکا به افغانستان کم بها داد و تقاضای حکومت افغانستان را نپذیرفت. حکومت هم در سال ۱۹۵۵ لویه جرگه یی را در کابل دعوت نمود و مسأله تقویت اردوی ملی افغانستان و خریداری اسلحه و همچنان «داعیه پشتونستان» را به آن پیش کرد. لویه جرگه به حکومت اختیار داد تا داعیه حقوق پشتونهای آنسوی خط دیورند را دنبال نماید و بغرض تقویت نظامی خود، اسلحه مورد نیاز را از هر کشوری که نازل تر ممکن باشد، خریداری نماید. بنابراین نخستین کاروان اسلحه از کشور چکوسلواکیا، از نوع اسلحه ساخت شوروی به کشور وارد شد و از آن تاریخ به بعد افغانستان به جنگ افزارهای ساخت شوروی وابسته گردید و سیل مشاورین نظامی که تمامی آنها اعضای شبکه جاسوسی معروف «ک - جی، بی» بودند به کشور ما سرا زیر شدند.

در عین زمان، شوروی ها در سال ۱۹۵۶ با اختراع راکت جدیدی توانستند یک فروند طیاره جت نوع (U2) امریکانی را که از فضای افغانستان به قلمرو فضایی آسیای میانه اتحاد شوروی داخل شده و در حال پرواز بود، سقوط دهند. این حادثه منجر به تغییر استراتژی امریکا در منطقه گردید، بدین معنی که امریکا بخاطر حفظ منافعی در حوزه خلیج از پشاور به تهران رفت و با در آغوش گرفتن رضا شاه و تقویت اقتصادی و نظامی آن، ایران را به ژاندارم منطقه تبدیل نمود.

بدینسان گویا امریکا منفذی برای تنفس شوروی بسوی آبهای گرم باز کرد تا بدان وسیله توجه شوروی را از حوزه نفت خیز خلیج بدور ساخته باشد. شوروی نیز به گسترش مناسبات خود با کشورهای هند و افغانستان پرداخت و در دسامبر ۱۹۵۶ رهبران شوروی پس از مسافرت به دهلی سری هم به افغانستان زدند و ضمن مذاکرات و سخن رانی های خویش در کابل، هندوستان را بر سر مسأله کشمیر و افغانستان را بر سر مسأله پشتونستان ذیحق و مورد حمایت قرار دادند و سپس یک کمک مالی به میزان یکصد میلیون دالر به افغانستان دادند. این کمک بلندترین رقم کمک های اتحاد شوروی به کشورهای جهان سوم و بلندتر از کمکی بود که شوروی برای اعمار «پند اسوان» به مصر داده بود. طبعاً با این کمک شوروی حکومت افغانستان بیش از پیش به مناسبات حسن همجواری و همکاری های اقتصادی و نظامی شوروی جلب شد.

شوروی نیز با سوءاستفاده از وضع عقب مانده کشور و بخاطر دسترسی به راه های بحری که غرب آنرا مورد استفاده قرار میداد، افغانستان را وابسته بکمک های نظامی و اقتصادی خود ساخت و بتدریج بر بخش های نظامی و

قوای هوایی، تجارت و استخراج گاز طبیعی و شاهراه‌های کشور کنترل کامل یافت. علاوه‌آ با پخش ایدیالوژی کمونیستی عده‌یی از جوانان و روشنفکران افغان را به هواداری کمونیسم خط مسکو به حرکت آورد و از این طریق نیز دولت افغانستان را تحت فشار قرار داد.

زمینه‌های کودتای ثور:

شوروی از ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۸، در طول ۲۰ سال سرمایه‌گذاری در بخش‌های نظامی - اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در افغانستان مواضعی را بنیان‌گذاری نمود تا روزی از این مواضع بر مخالفین سلطه خود یورش ببرد و آنرا نابود کند. داودخان، نخستین رئیس جمهور افغانستان که در ۱۹۷۳ برائتیک کودتای سفید بقدرت رسیده بود، آن شخصیت ملی و وطن دوست و مغروری بود که نمیتوانست دیکته رهبران خودخواه کرملین را در امور داخلی کشور بپذیرد. در آخرین سفریکه او به مسکو انجام داد، بریژنف رهبرفروت شوروی



ضمن مذاکرات رسمی از روش حکومت افغانستان، مبنی بر افزایش کارشناسان کشورهای عضو ناتو در افغانستان انتقاد کرده، اظهار نمود تا آنان را از افغانستان اخراج نماید. داودخان در جواب بریژنف اظهار کرد: «آنچه همین حالا بوسیله رهبر اتحاد شوروی گفته شد، هرگز مورد قبول افغانها قرار نخواهد گرفت. از نظر افغانها این اظهارات دخالت صریح در امور داخلی افغانستان است. ما هرگز به شما اجازه نخواهیم داد که به ما دیکته کنید که چگونه کشور خود را اداره کنیم و چه کسی را در افغانستان استخدام نماییم. اینکه چگونه و در کجا کارشناسان خارجی را استخدام کنیم انحصاراً و کاملاً حق دولت افغانستان خواهد ماند. افغانستان اگر لازم باشد، فقیر خواهد ماند، اما در عمل و تصمیم‌گیری خود آزادی خود را حفظ خواهد کرد.» سخنان داودخان این بیت شاهنامه را به یاد میدهد که میگوید:

مرا مرگ بهتر از آن زندگی که سالار باشم کنم بندگان

بهرحال این مذاکرات در فضای صمیمانه‌ای خاتمه نیافت و داودخان ناراضی از مسکو به کشور برگشت و متعاقباً به پاکستان سفر نمود. داود میخواست افغانستان را از زیر بار و نفوذ شوروی نجات دهد و کمک‌های کشورهای همسایه، ایران و پاکستان و عربستان سعودی و مصر و غیره را در جهت عمران کشور جلب نماید. اما متأسفانه گماشته‌گان شوروی که در این سفرها، داودخان را همراهی میکردند، جزئیات مذاکرات سفر او را در کشورهای اسلامی منطقه به مقامات شوروی گزارش میدادند و بنابراین دسایس شوروی بر ضد داود بکار افتاد و با اجرای کودتا خونین در ۷ ثور ۱۳۵۷ (۲۷ اپریل ۱۹۷۸) داود با خانواده‌اش که بیشتر از ۱۷ تن خورد و بزرگ میشدند کاملاً نابود گردید.

رهبران کودتای ثور که اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند، قدرت دولتی را غصب کردند و با طرح برنامه‌های شتابزده و قبل از وقت و اعمال فشار و زورگویی بر مردم، مردم را مجبور به عکس‌العمل بر ضد رژیم و عمال و کارداران کم تجربه و پر عقده آن نمود. برخورد خشونت بار کارداران حزبی همراه با توهین، تحقیر، حبس، شکنجه و مصادره دارایی مردم و قتل و زورگویی، سبب مهاجرت مردم از کشور به کشورهای ایران و پاکستان گردید. در عین حال حزب بر سر اقتدار بزودی پس از کسب قدرت دچار دو پارچگی و انشعاب شد و جناح خلق بر جناح پرچم تفوق خود را حاصل نمود و حفیظ الله امین رهبران جناح پرچم را به عنوان سفیر از کشور خارج نمود. رهبری جناح پرچم که بیشتر مورد توجه مسکو بود، از چکوسکواکیا به مسکو رجوع کرد. چندی بعد مسکو ابتدا ترهکی را بوسیله حفیظ الله امین از بین برد و سپس حفیظ الله امین را که مانع استراتژی مسکو میشد، بوسیله گروه کماندوی موظف از طرف دستگاه (کا، جی، بی) در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ (۶ جدی ۱۳۵۸) از میان برداشت. با از میان برداشتن امین و جاگزینی ببرک کارمل، مسکو دیگر برای هجوم و تجاوز خود به افغانستان هیچ مانعی را در برابر خود نمی‌دید، لهذا در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ به پیاده کردن قشون سرخ خود از طریق هوا و زمین پرداخت و ظرف یک

هفته بیش از ۸۵ هزار سرباز خود را در نقاط سوق الجیشی افغانستان چون: کابل، هرات، قندهار و غیره نقاط فرو ریخت. اما این اقدام اتحاد شوروی با عکس‌العمل هیجان‌آمیز بین‌المللی و قیام سرتاسری مردم افغانستان روبرو شد و رژیم جدید افغانستان در انزوای شدید سیاسی و اقتصادی قرار گرفت.

همچنان تهاجم شوروی بر افغانستان، منافع آمریکا و متحدین او را در منطقه با خطر جدی مواجه ساخت. زیرا، تقریباً ۶۰ درصد نفت آمریکا و کشورهای غربی و ۷۰ درصد نفت جاپان از کشورهای حوزه خلیج تامین میگردد. بنابراین ایالات متحده آمریکا و متحدین او و کشورهای منطقه برای حفظ منافع شان به حمایت، تجهیز و تسلیح مجاهدین افغان پرداختند.

جنگ مقاومت افغانها با بمباران شدید هوایی و زمینی نیروهای دولتی و قوای هوایی شوروی روبرو گشت که بر اثر آن تمام تاسیسات آبیاری سنتی و عصری، تمام شهرها و قصبات، تمام باغستانها و تاکستانها و مزارع مردم تخریب شد. علاوه‌تاً پنج میلیون افغان بر اثر این بمبارانها به کشورهای ایران و پاکستان آواره و مهاجر شدند و بیش از یک میلیون دیگر به قتل رسیدند و در حدود نیم میلیون افغان دیگر معیوب و معلول گردیدند.

معهداً جنبش مقاومت افغانها از طریق جنگ‌های چریکی (که فرساینده ترین جنگ‌ها در نیم قرن اخیر شمرده شده) با نیروهای دولتی و قوای متجاوز شوروی در سراسر کشور اوج گرفت. آمریکا و پاکستان و سایر کشورهای منطقه هر یک از دلچسپی به این جنگ هدفی داشت. مثلاً، پاکستان نه تنها میخواست خطر شوروی را از خود بدور سازد، بلکه از طریق بدست آوردن کمکهای سرشار آمریکا و عربستان سعودی و سایر کشورها، میخواست بیش از پیش به تقویت نظامی کشورش بپردازد تا در روز مبادا هم در برابر اردوی افغانستان و هم در برابر هند که پس از جدایی از آن کشور دوبار مورد ضربه‌های شدید قرار گرفته و متحمل خسارات و از دست دادن قسمت‌هایی از خاک و قلمرو خود شده بود، مقاومت کرده بتواند.

و اما آمریکا نه تنها میخواست شوروی را در لجنزار جنگ فرساینده در افغانستان فرو بکشاند و انتقام شکست خود را در ویتنام از شوروی بگیرد، بلکه میخواست برای شکست کامل قشون شوروی جنگ را ادامه بدهد و از این طریق درس تاریخی به شوروی بدهد تا تمام منافع فوری و دورنمایی خود را در منطقه از دست بدهد. اما روی کار آمدن گرباچف در رهبری شوروی، شوروی‌ها را متوجه اهداف دراز مدت آمریکا در این جنگ ساخت.

شوروی با تحرك بخشیدن به مذاکرات ژنیو، بهانه‌ی بدست آوردن قشون خود را از افغانستان در دو مرحله بیرون بکشد. این عملیه تا ۱۵ فروری ۱۹۸۹ تحقق پذیرفت. در تحقق این امر تلاش‌های آقای کوردو ویز نماینده خاص سازمان ملل متحد با جوانب درگیر قابل یادآوری و قابل تقدیر است. اما رژیم کابل هنوز مورد حمایت و پشتیبانی مسکو قرار داشت و کمکهای نظامی و مالی از مسکو دریافت میکرد. آمریکا نیز با پیروی از اصل «تقارن منفی» به ارسال کمکهای نظامی خود به مجاهدین افغان ادامه داد.

با بیرون رفتن قشون شوروی از افغانستان، آمریکا، پاکستان و مجاهدین به مرحله اول پیروزی خود بر شوروی نایل آمدند و گروه‌های هفتگانه در پاکستان به تشکیل حکومت موقتی پرداختند. و چون این حکومت موقت به گروه‌های هشتگانه مقیم تهران سهم و جایی در نظر نگرفت، این امر باعث نگرانی و ناراضیاتی هشتگانه تهران شد و تلاش‌های در جهت سهم دادن به هشتگانه تهران از جانب مقامات عالی‌رتبه ایران با مقامات بلند پایه اسلام‌آباد صورت گرفت، مگر اتحاد هفتگانه باین دلیل که هشتگانه در مبارزه برضد شوروی و ضد رژیم کابل سهم عملی نگرفته‌اند و اگر گرفته هم باشند، اندک و چشمگیر نبوده است تا اخیر از قبول سهمی به هشتگانه ابا ورزیدند. ظاهراً سهمی را که برای هشتگانه تقاضا میشد ۲۵ درصد چوکی‌های قدرت دولتی بود. در عین حال یکی از گروه‌های دیگر شیعه بنام «حرکت اسلامی» تحت رهبری شیخ‌آصف محسنی از علمای مشهور شیعه قندهار از ایران برید و از تهران به پاکستان رفت و بزودی با رهبران هفتگانه در پشاور کنار آمد و فعالیت‌های سیاسی خود را با آنان همساز و همگام ساخت. از آن طرف بقیه گروه‌های شیعه مذهب مقیم تهران معروف به هشتگانه «حزب وحدت» را ایجاد و تحت رهبری عبدالعلی مزاری فعالیت‌های سیاسی خود را سازمان دادند.

پاکستان که اکنون از خطر تجاوز شوروی خود را خاطر جمع ساخته بود، میخواست بمرحله دیگر از پیروزی

هایش قدم نهد، بنابراین طرح یک حمله عمومی و برق آسا را بر شهر جلال‌آباد بوسیله مجاهدین به منصفه اجرا گذاشت، اما قبل از آغاز این عملیات موافقت پیتر تامسن، سفیر سیار امریکا را در امور مهاجرین افغان گرفت. سپس چهل تا پنجاه هزار مجاهد مسلح را برای یک حمله سریع بر جلال‌آباد که فرقه‌های ۱۱ و ۱۸ اردوی پاکستان آنها را حمایت میکردند بسیج نمود. جنرال حمید گل رئیس سازمان استخبارات نظامی پاکستان در اجرای این طرح نقش مرکزی داشت. اما اردوی دولتی افغانستان با مقاومت سر سختانه خود، هجوم را دفع کرد. جنگ در اطراف این شهر حدود چهارماه دوام آورد اما مجاهدین موفق به فتح جلال‌آباد نشدند. ناکامی مجاهدین در فتح شهر جلال‌آباد سبب تغییر در موضع گیری پاکستان و امریکا شد. از آن تاریخ به بعد، حل بحران افغانستان از طریق سیاسی مطرح نظر قرار گرفت. سازمان ملل متحد پلان پنج فقره بی را برای مذاکرات مستقیم سران مجاهدین با دولت کابل و تشکیل یک حکومت ایتلافی را پیشنهاد کرد. بنین سیوان نماینده خاص سر منشی ملل متحد در این راستا به تلاش‌های خود پرداخت.

در سال ۱۹۹۰ درست یکسال بعد از حمله مجاهدین بر جلال‌آباد، کودتایی بر ضد رژیم نجیب الله به سرکردگی وزیر دفاع شهنازتنی براه افتاد که به ناکامی انجامید. در کابل چنین تصویری موجود بود که کودتای مذکور به مشوره و تائید وزارت دفاع شوروی براه افتاده است، اما شواهد و اسناد بعدی نشان داد که این اقدام به تحریک و توطئه سازمان استخباراتی کا، گی، بی سازمان یافته بود. بهرحال این حادثه یک پار دیگر باعث انشعاب حزب بر سر اقتدار گردید و رهبران جناح خلق دستگیر و بزندان افتادند و بقیه اعضای آن که بیشترین آن در اردو جای داشتند چندان دلچسپی به بقا و دوام دولت نجیب‌الله نداشتند.

جناح پرچم حزب نیز از مدت‌ها قبل آسیب پذیر شده بود، مخصوصا که برخی از اعضای آن که هوادار ببرک کارمل بودند و مخالف مشی آشتی ملی نجیب‌الله شمرده میشدند و مدتی از کار بر کنار و در زندان‌ها افتاده بودند، نیز از رژیم نجیب‌الله آزرده خاطر و در آرزوی سقوط دولت بودند. این آزرده‌گی‌ها زمانی به نفرت آن بخش از عناصر پرچمی تبدیل شد که نجیب‌الله همزمان با ورود ببرک کارمل از مسکو به کابل، دست به برطرفی محمود بریالی برادر کارمل زد و به افشاءگری برخی از اعمال و اسرار ببرک کارمل و سلطانه‌گی کشته‌مند توسط جرایدی بظاهر شخصی چون: پلوشه بم‌دیریت زمان ستانیزی و یا جریده حق بم‌دیریت محسنی زد.

کارمل و هوادارانش، نیروی خود را در جهت سقوط دولت نجیب‌الله بکار گرفتند و یکی از هواداران مقتدر کارمل جنرال دوستم در اتحاد با سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعیلیه در افغانستان برضد دولت نجیب‌الله دست به بغاوت زد. وی در ایتلاف با احمد شاه مسعود که تعدادی از اعضای ارشد جناح پرچم حزب دموکراتیک را از قبیل فریدمزدک، معاون منشی عمومی حزب، نجم الدین کاویانی معاون دوم منشی عمومی حزب، یار محمد معاون اول وزارت امنیت، به‌مراه داشت، ایتلاف سمت شمال را سازمان و ایجاد نمودند و علم بغاوت برضد دولت را برافراشتند. سعی دولت در فرونشاندن غایله سمت شمال بجایی نرسید و در حالیکه انتظار میرفت پلان صلح ملل متحد در ایجاد یک حکومت ایتلافی فراگیر، بزودی تحقق یابد، بنا بر دسایس پاکستان و خیانت برخی از عناصر در رهبری حزبی - دولتی و مخالفت ببرک کارمل با نجیب‌الله، توسط جنرال دوستم و هم‌نوائی جنرال نبی عظیمی معاون وزارت دفاع و قوماندان گارنیزویون کابل، سید اعظم سعید قوماندان گارد ریاست جمهوری با تعداد دیگری از جنرالان قوای مسلح کشور، در ۱۶ اپریل ۱۹۹۲ مطابق ۲۶ حمل نجیب‌الله مواجه با سقوط شد و در پنجم ثور ۱۳۷۱ مطابق ۲۵ اپریل ۱۹۹۲ کابل از طرف مجاهدین اشغال شد و شام روز ۷ ثور یکجا با ورود صبغت‌الله مجددی به کابل، جنگ‌های قدرت طلبی میان برخی از تنظیم‌ها شروع گردید. روز ۸ ثور قدرت دولتی از دولت نجیب‌الله بوسیله معاونان او داکترسرابی و عبدالرحیم هاتف به رهبران تنظیم‌های جهادی انتقال یافت.

اشغال کابل بوسیله مجاهدین که هیچگونه برنامه سیاسی برای مملکت داری با خود نداشتند، سبب هرج و مرج، قتل و غارت، آتش‌سوزی و ویرانی، آدم ربائی، عدم امنیت مالی و جانی و تجاوز به حقوق و دارایی و ناموس مردم شد و حکومتی که امر و نهی آن در سراسر کشور قابل قبول و مورد اطاعت باشد تا سالهای سقوط شان توسط طالبان بمیان نیامد. مجاهدین تا قبل از ورود آنها به کابل در اپریل ۱۹۹۲ مایه امید فراوان و مورد احترام و تکریم

فراوان بودند اما با تصاحب قدرت و اعمال خشونت و جنایت، به همان چیزی مبدل شدند که از اول بودند و مردم نمی دانستند. بر اثر جنگ‌های تپاهکن و ویرانگر قدرت طلبی در کشور، نه تنها هزاران انسان مفید جامعه شامل: مادران، پدران، زنان، کودکان، جوانان، پیرمردان، استادان، دانشمندان، نویسندگان، هنرمندان، شاعران، سیاستمداران و متخصصان و کارمندان ورزیده و مجرب کشور کشته یا معلول شده‌اند، بلکه تمام نهادهای سودمند اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی کشور از قبیل: شفاخانه‌ها، موسسات تحصیلی و آموزشی، سیستم‌های آبرسانی و مواصلاتی و مخابراتی، دستگاه‌های تولیدی و تحقیقاتی و سرانجام سبب خرابی و ویرانی کابل پایتخت افغانستان گردید که بالنتیجه ده‌ها هزار باشند این شهر یا کشته و زخمی و معلول شدند و یا مجبور به ترک خانه و کاشانه‌های ویران شده و چپاول شده خود گردیده به کشورهای ایران، پاکستان و هند و تاجکستان و ازبکستان و روسیه قدراتیف و سایر کشورهای اروپایی و امریکایی مهاجر شدند.

و اما مشتی مردم بیچاره و پر و بال شکسته که توان بیرون رفت از آفت جنگ را نداشتند، با تحمل هزاران گونه رنج و بدبختی و هردم شهیدی در زیر زمین‌های نمناک و یا در پناه دیوارهای شکسته بسر می‌بردند و انتظار روزی را داشتند تا «دستی از غیب در آید و کاری بکند» و آنان را از چنگ گرسنگی و قحطی و چنگال مرگ و جنگ نجات ببخشد. متأسفانه که بجای «دست‌های غیب» که همانا دست ملل متحد باشد، دست‌های «غیر» در کشور افغانستان بکار افتاده بود و نمیگذاشت کاری به نفع صلح و امنیت در کشور انجام بگیرد. تنها کاریکه در آن روزها در وطن افغانستان به آسانی صورت میگرفت، جنگ بود، ویرانگری بود، ریختن خون افغان توسط افغان بود. گریه زنان و مادران داغیده و سوگوار و کودکان بی‌غذا و یتیمان بی پناه و مجروحان بی دوا بود که ناله و ضجه آنان را هیچکسی از قدرت طلبان و قدرتمندان نمی‌شنودند و یا اعتنایی به آن نمی‌کردند.

مردم مستاصل و هردم شهید کابل واقعاً نمی دانستند که بکجا روی آورند و به که استغاثه کنند تا جلو جنگ و خونریزی و این همه ویرانی در کشور گرفته شود؟ و معلوم نبود این جنگ و ویرانی و تباهی تا کی و تا چه وقت در کشور ادامه خواهد یافت؟

رهبران تنظیم‌های عمده حاضر نبودند یک وجب از مواضع خود عقب بروند. برتری خواهی و انتقام جونی حس مردم دوستی و وطن خواهی را در وجود آنها نابود کرده بود. آنها هر یک در حالی که خود را طرفدار انتخابات و یک حکومت اسلامی و انتلافی وانمود میکردند، تلاش داشتند خود در رأس قدرت دولتی قرار داشته باشند. احساس از خودگذری، وحدت، اخوت اسلامی و افغانی و اعتماد بر یک دیگر در میان اکثر رهبران تنظیم قطعاً وجود نداشت. در واقع آنها اسلام را دوست نداشتند و افغانستان را دوست نداشتند و میخواستند وطن تجزیه شود و هر یک در گوشه‌ای امارتی جداگانه تشکیل دهند. بدبختانه قدرتی که بتواند تنظیم‌های سرکش را بر سر جای شان بنشانند وجود نداشت. مردم عادی و غیر وابسته به تنظیم‌ها و احزاب که نه سلاحی داشتند و نه رهبری، خاموشانه می دیدند تا ملل متحد در حق آنها چه تصمیمی میگیرد و این تصمیم آیا مورد قبول تنظیم‌ها و قوت‌های مسلح افغان قرار میگیرد یا خیر؟

سازمان ملل متحد با درک این واقعیت که تنظیم‌های مسلح بخاطر کسب قدرت و انحصار قدرت، از جنگ و ویرانی دست بردار نیستند و دست‌های بیگانه و مداخله گر افغانستان را بسوی نابودی میکشاند، در مارچ ۱۹۹۴ هیات خاصی را تحت سرکردگی سفیر محمود مستیری، سابق وزیر خارجه تونس موظف ساخت تا بحران افغانستان را از نزدیک مورد بررسی قرار بدهد و طرح صلح جامع و قابل قبول برای همه طرف‌های درگیر و مردم افغانستان به سازمان ملل متحد ارائه کند. هیات خاص پس از مسافرت‌های متعدد به داخل افغانستان و ملاقات و مذاکرات با رهبران تنظیم‌ها، قوماندانان جهادی، شخصیت‌های آزاد ملی، روشنفکران و سیاستمداران و کارمندان مجرب و همچنان پس از تماس‌های مستقیم با مقامات کشورهای منطقه، در تاریخ ۲۳ نومبر ۱۹۹۴ گزارش نهایی کار خود را به سر منشی ملل متحد و از طریق سرمنشی به شورای امنیت ملل متحد را ارائه کرد. شورای امنیت ملل متحد ضمن اعلامیه ای از مساعی محمود مستیری تمجید و طرح صلح هیات خاص سازمان ملل متحد را برای افغانستان تائید نموده و از کشورهای منطقه تقاضا کرد تا از مداخله در امور افغانستان و حمایت و تقویت گروه بخصوصی در کشور افغانستان خود داری ورزند و نیز از تمام رهبران تنظیم‌ها خواهش بعمل آورد تا هر چه زودتر آتش بس دایمی را در افغانستان رعایت و عملی کنند.

در اوایل سال ۱۹۹۵ محمود مستیری مجدداً وارد پاکستان و افغانستان شد و به تلاش‌های خود جهت تحقق پلان صلح ملل متحد پرداخت. سرانجام مستیری موافقت تمام تنظیم‌ها و دولت کابل را برای ایجاد یک شورای ۲۶ نفری که نیم آن مرکب از نمایندگان تنظیم‌ها و نیم دیگر آن مرکب از شخصیت‌های غیر وابسته که از طرف ملل متحد تعیین شده بود، حاصل کرد و قرار شده بود به تاریخ ۱۸ ماه فبروری ۱۹۹۵ قدرت دولتی از آقای ربانی به این شورا انتقال گردد، اما دو روز قبل از فرا رسیدن موعد معینه، گروه شبه نظامی معروف به «گروه طالبان» در ۱۶ فبروری پس از آنکه مقاومت نیروهای حزب اسلامی و حزب وحدت را در میدان شهر در هم شکستند، وارد چهار آسیاب واقع در ۱۰ کیلومتری جنوب شهر کابل شدند و بلاوقفه به دولت ربانی اخطار دادند تا قدرت حاکمه به آنها تسلیم داده شود. محمود مستیری با آنکه با آنها در تماس آمد و از آنها نیز تقاضای نماینده‌ی در شورای جدید دولتی نمود اما گروه طالبان از اعزام نماینده و حتی قبول طرح صلح ملل متحد امتناع ورزید و مجدداً تقاضای تسلیمی دولت ربانی را به حرکت طالبان تکرار نمودند. از اینجا، یکبار دیگر بحران افغانستان دچار بن بست گردید و دور جدیدی از جنگ و ویرانی در کابل آغاز شد.

ناظرین سیاسی، ورود «گروه شبه نظامی طالبان» را در میدان سیاست و جنگ، سیوتازی تازه برای تحقق پلان صلح ملل متحد ارزیابی کردند. در پشت سر گروه طالبان باز هم پاکستان قرار داشت و یکی از اهداف پاکستان، اولاً تجزیه افغانستان و الحاق برخی قسمت‌ها به آن کشور بود، و در صورت عدم تحقق این پلان، روی کار ساختن عناصری از دست آموزان استخبارات نظامی (آی اس آی) آنکشور بود که فقط دساتیر پاکستان را در افغانستان و منطقه عملی کند و بس.

در چنین وضعیتی روشنفکران، دانشمندان و خبره گان کشور در هر کجایی که بودند، مسئولیت داشتند تا صدای اعتراض خود و مردم مظلوم و رنج‌دیده افغانستان را بگوش جهانیان برسانند و بگوش قدرت مندان و قدرت طلبان که خود را افغان و خدمتگزار افغانستان میخواندند برسانند تا منافع علیای وطن را بخاطر تکیه زدن بر اریکه قدرت چند روزه، فدای اغراض بیگانگان نسازند. روشنفکران با درد وظیفه وجدانی داشتند و دارند تا با قلم و زبان و منطق و صدای رسای خود، زورمندان و زورگویان قدرت طلب را قانع و متقاعد سازند که جنگ و ویرانگری، راه و روش معقول حکومت کردن نیست و قدرتی را که با کشتار و ویرانگری بدست بیاید، نمی‌توان تا دراز مدت به همین روش و همین شیوه نگهداشت و جهانیان متمدن به چنین قدرتی و حکومتی به نظر مساعد نخواهند نگرست. در عصر حاضر دیگر با اعمال زور و آدمکشی و ویرانگری نمی‌شود بر مردم حکومت کرد و آنان را به اطاعت بی‌چون و چرا واداشت. اگر با سرکوب و شکنجه و آدمکشی میشد به عمر حکومت‌ها دوام داد، شاید حکومت‌های خلق و پرچم تا ابد بر مردم افغانستان حکومت میکردند، ولی مردم افغانستان اولاً از لحاظ روحیات خود مثل مردمان سایر کشورها نیستند که با زور تسلیم شوند و ثانیاً هر آنچه با زورگویی به آنها دیکته شود، ولو متون مقدسه هم باشد، از قبول آن سر می‌پیچند و به زور رعیت و منقاد نمی‌شوند، پس تنها راهی که باقی میماند، همانا راه مفاهمه و مذاکره و ایجاد فضای اعتماد و قطع خصومت و دشمنی است. با ترک مخاصمت و دشمنی میتوان عمری در کنار هم زیست و اما در غیر این صورت نمیتوان لحظه‌ی هم در کنار هم باقی ماند.

طرح صلح ملل متحد، در آن زمان یگانه راه ترک مخاصمت و دشمنی و جلب اعتماد بر یکدیگر و امکان زیست با همی و مانع خطر تجزیه کشور پنداشته میشد. ومی باید در جهت تحقق این طرح، مساعی همه جانبه صورت میگرفت، زیرا چشم امید ملیونها افغان در بدر و رنج‌دیده بسوی پلان صلح ملل متحد بود و این یگانه روزنه نجات از جنگ و خون ریزی و ویرانی و نابودی به شمار میرود. ناظران امور سیاسی افغانستان، ظهور «گروه طالبان» را در صحنه سیاسی افغانستان بمثابة سبوتاژ پلان صلح ملل متحد ارزیابی کردند. زیرا پاکستان در عقیم ساختن و تخریب پلان‌های صلح ملل متحد در رابطه به بحران افغانستان تجاری دارد و شکی نیست که این بار نیز خوی‌مست با ناکام ساختن پلان صلح ملل متحد، نیات و اهداف خود را در مورد کشور ما و سرنوشت ملت افغان تحقق ببخشد اما به این آرزوی خود نرسید. و هرگز مباد که به ارزوهای شومش برسد! پایان